

چرا « اقداماتی که برپایه عدم خشونت » میشود، چندان کارآ نیست ؟ از جنبش دانشجویان در 18 تیر تا جانفشانی اکبر گنجی

حقایقهای نیک و بد ، به شیر خفته میماند
که عالم را زند برهم ، چو دستی برنهی براو
چرخ است کزان چرخ ، یکی برق بتابد
بر چرخ برانیم و زمین را بنوردیم
مولوی بلخی

عدم کاربرد خشونت در اقدامات سیاسی ، هنگامی پیروز میشود ، که آن عمل ، پشتوانه « فرهنگ ضد خشونت » را در دل‌های مردم بیانگیزد . مسئله بنیادی آنست که : چگونه میتوان با برقی که یک عمل برجسته، از فردی یا گروهی میزند ، یک حریق ملی برپا کرد ؟ چگونه عمل یا اندیشه یک فرد یا گروه، هرچند در مقابل قدرت، ناچیز هم باشد ، تلنگری میشود که آن دستگاه قدرت را از بُن تکان میدهد و از هم می پاشاند ؟

« عدم خشونت » ، یا « جدائی حکومت از دین » ، فقط اصطلاحات یا شعارهایی هستند که به خودی خود ، بیجان و بی نیرو و بی معنا هستند . عدم خشونت ، بخودی خود ، اندیشه ای آتش فروز نیست . این یک فرهنگ یا فلسفه زنده و پرمعناست که وقتی در ضمائر بسیج شد ، به آنها ، معنا و نیرو و جان میدهد و آتش را در دل‌های مردمان میافروزد . یک عمل سیاسی یا اجتماعی که بری از خشونت باشد ، موقعی تلنگر به ضمیر و روان سراسر یک ملت میزند، که از فرهنگ آن ملت، سرچشمه گرفته شده باشد ، و آن فرهنگ در اصلتش، در آگاهبوده‌همه ، از سر زنده ساخته بشود . گاندی درهند ، که مبتکر کاربرد این روش عدم

خشونت در جهان شد ، عمل های خود را ، با بنیاد فرهنگ اصیل هند، گره زده بود . هر عملی از او، چنان آتشفشانی از نیروی فرهنگی در دلها برمیانگیخت ، که خدایان قدرت، به هراس میافتادند . هر عملی از او ، تلنگری به این بخش فرهنگی اصیل هند، نهفته در روان ملت هند بود . از این رو ، هر عملی از او، همه مردم هند را بسیج میساخت . او فرمان نمیداد ، او، با یک تلنگر در عملش ، همه را میانگیخت ، و فرهنگ هند، ناگهان از بُن ضمیر مردم، آتشفشانی میکرد.

چنانچه آهنگ یک خنیاگر مازندرانی نیز در شاهنامه ، روان کاوس را برمیانگیزد ، تا دست به کاری بی نظیر بزند ، و پیایند این آهنگ خنیاگر، دست یافتن رستم ، به « خرد خورشیدگونه » برای همه پاسداران ایران بود. خرد خورشید گونه ، خردیست که خودش به همه چیز ، روشنی میتابد ، و خودش با چشم خودش ، همه چیزها را می بیند . **عدم خشونت ، بدون اتصال به چنین فرهنگی یا فلسفه ای که ملت را از بُن تکان میدهد ، کارآ نیست .** عدم خشونت ، پیایند یک ایده مثبت و عالی و مردمی است که باید در آغاز، در اندیشه ها اندیشیده ، و در روانها و جانها جذب بشود تا عدم خشونت ، نشان ضعف و ناتوانی و سستی شمرده نشود . مسئله ، تنها مقاومت در مقابل خشونت و ارهاب و اندازو وحشت انگیزی و قهر و تجاوز نیست ، بلکه مسئله ، ازجا کردن بُن و بیخ آموزه هائیکست که گوهرشان ، ارهاب و اندازو وحشت انگیزی و قهرورزی و تجاوزخواهی و «**تحمیل عقیده و اندیشه و دینست**» . گوهر فرهنگ ایران ، که «**مقدس بودن جان انسانی**» است ، تنها در مقابل خشونت و ارهاب و اندازو وحشت انگیزی نمایاستند ، بلکه مستقیماً با بُن و ریشه آنها در دلها و اندیشه ها کار دارد . از آن پس ، سراسر آموزه ها و ادیان و ایدئولوژیها و فلسفه ها را که گوهر و منششان ارهاب و وحشت انگیزی و تهدید و قهرورزی است ، جایی در دل ایرانیان نمی یابد . **هر حقیقتی که بترساند و ارهاب کند و تهدید کند ، نه تنها حقیقت نیست، بلکه دروغیست که اهریمن، زاده است و نام حق و حقیقت داده است .**

اینست که رفتار عدم خشونت ، بخودی خود ، کارساز نیست ، چون صاحبان قدرت ، این رفتار را ، پیایند سستی و ضعف و ناتوانی و بی غیرتی شخص یا گروه میدانند . « **عدم خشونت** » ، عبارت **بندی منفی** « **اصل قداست جان و زندگی انسان** » است ، که نه تنها در فرهنگ هند و سخنان بودا ، ریشه نیرومند دارد ، بلکه به همانسان ، ریشه ژرف در فرهنگ اصل ایران داشته است، که از روان خود ملت ایران ، جوشیده بوده است .

جنبش دانشجویان درهیجده تیر که نقطه چرخشی در اقدامات سیاسی و اجتماعی ایران بود ، تنها یک اقدام خشک و خالی بی خشونت نبود ، بلکه جنبشی بود که از همین فرهنگ ایران، که استوار بر « **قداست جان انسان** » است ، سرچشمه گرفته بود .

هم دستگاه آخوندی در داخل ایران ، و هم روشنفکران کذائی در خارج ، کوشیدند که این سرچشمه اقدام ضد خشونت دانشجویان را بپوشانند . با تفسیرات « **بیش از حد علمی اشان** » ، این سرچشمه این نهضت بزرگ را تا توانستند ، تیره و تاریک ساختند .

جنبش دانشجویان درهیجده تیر، یک انقلاب حقیقی در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران بود ، که شناخته نشد . تا آن تاریخ در ایران ، منش اقدامات سیاسی را ، آموزه هائی معین میساختند که خشونت و ارهاب و ووحشت انگیزی و تهدید و قهر و خشونت را به عنوان ابزار سیاسی ، مقدس میساختند . هر انقلابی ، واقعیت یابی منش قهر و پرخاشگری شمرده میشد . کسی معنای « **انقلاب نسیمی** » را نمیشناخت و نمی فهمید . باد صبا در بهار ، بدون کاربرد خشونت ، انقلاب میکند . انگیختن خردها به اندیشیدن ، که انقلاب حقیقیست ، حتا بر ضد قهر و خشونت و ارهابست . با **جنبش دانشجویان در 18 تیر** ، که بظاهر در محیطی تنگ ، انجام پذیرفت ، این منش قهر و خشونت و ارهاب که مارکسیسم و اسلام ، هردو آنرا میپروند و مقدس میسازند ، بکلی آرام و بی سروصدا ، بکنار نهاده شد . به نشریات پیش از این تاریخ در خارج بنگرید ، تا بهترین گواه بر این سخن را بیابید . **این جنبش دانشجویان ، تنها یک جنبش دانشجویی نبود ، بلکه یک انقلاب فرهنگی ملی**

بود ، که کل فضای سیاست را در ایران عوض کرد . و این انقلاب آرام و بی نام ، بُن ساختن ایران در آینده شد . ولی روشنفکران در خارج و آخوندها در داخل ، ریشه های فرهنگی این انقلاب را که مستقیماً از فرهنگ اصیل ایران سرچشمه میگرفت ، تیره و تاریک ساختند . حتا ملیگرایان ، مفهوم تازه از ملی گرایی جعل کردند . آنها بدنبال ملیگرایی هستند که منش آنرا، فرهنگ ایران معین نمیسازد ! آنها بدنبال « سیاست بازی ، منهای فرهنگ ایران» هستند .

بدینسان عمل پهلوانانه دانشجویان در 18 تیر ، از زمینه وریشه فرهنگی بریده و کنده شد . اقدام بزرگی که میتوانست تاریخ نوین ایران را بکلی دگرگون سازد ، در اثر قطع عمل از ریشه فرهنگی اش ، نتوانست تلنگری برای خیزش فوری ملت گردد . بُن یک **انقلاب فرهنگی- سیاسی ملی** را که در این جنبش، پیدایش یافته بود ، زیر خاک کردند . جنبش دانشجویان در هیجده تیر درست ، از همان داستان سام و زال در شاهنامه، الهام گرفته بود که بیانگر اوج فرهنگ ایران و قداست جان انسانست . داستان سام و زال و سیمرغ، که خدای بزرگ ایران بوده است، و آنرا زمانها به عمد، تقلیل به مرغ افسانه ای داده اند ، بیان تضاد کامل فرهنگ اصیل ایران با « شریعت اسلام» ، و درست متناظر با داستان ابراهیم و اسمعیل در اسلامست . درک و تجربه این داستانست که ایرانی را به هویت فرهنگی در مقابل شریعت لبریز از خشونت و وحشت انگیزی اسلام ، ناگهان آشنا میسازد .

در داستان ابراهیم و اسمعیل ، جوهر هر «عمل اسلامی» ، بازتابیده میشود . قربانی اسمعیل بوسیله ابراهیم، این معنا را دارد ، که هر مسلمانی وقتی به امر الله بکشد، ولو مقتول، پسر عزیز دردانه اش باشد ، کاری مقدس کرده است . عمل اسلامی ، مهر به خانواده و دوست و ... را نمیشناسد . او از این پس دست به هر جنایتی که درباره دیگرانیشان بکند ، نه تنها از آن کارکثیف ، شرم نمی برد، بلکه از بزرگترین سختدلی هایش ، نزد الله سرفراز میشود. عملی که مقدس ساخته شد ، دیگر شرم و قباح

نمیشناسد. در شریعت اسلام، اندیشه «عدم خشونت»، محلی از اعراب ندارد. ترساندن، برترین خشونت است، چون خرد و روان انسان را پایمال میکند. درداستان سام و زال، جان انسان (= زندگی انسان) مقدس شناخته میشود. امر خدا و الله و رهبر و رسول مقدس نیست، بلکه قداست جان، برضد همه اینگونه قداستهاست. قداست جان، فرقی میان مومن و مشرک و ملحد و کافر، نمیشناسد. جان همه انسانها بطوریکسان، مقدس است. حتی، جان دشمن. حتا خدای ایران، نمیتواند بکشد و امر به کشتن بدهد. اگر خدا، امر به کشتن بدهد، کشتن به امر خدا را مقدس میسازد. سام، فرزندش را زیر فشار «دین حاکم بر اجتماع در آن زمان» مجبور میشود دور بیندازد و بکشد، ولی وجدان او او را آرام نمیگذارد، و این دلهره وجدانش که او را آرام نمیگذارد، پشت به دین حاکم در اجتماع میکند، و پسر از دست داده اش را میجوید. این خدای بزرگ ایرانست که جان کودک دورافتاده را ازگزند نجات میدهد. نزد خدای ایران، هیچ عیب و نقصی در جان انسانی، حق به نابود ساختن جان او نمیدهد. چه انسان، با عیب جسمی باشد، چه کافرو مسیحی و یهودی و بودائی... زاده شده باشد، چه خودش این افکار و عقاید را بپذیرد. جان انسان از هر دین و مذهب و نژاد و قوم و طبقه و جنسی که بوده باشد، همیشه مقدس میماند، و چون، خرد انسانی، نخستین پیدایش جان شمرده میشود، به همان اندازه جان، مقدس است. بدینسان، **گوهر فرهنگ ایران، قداست جان یا زندگی و خرد است.** این فرهنگ مردمی و جهانی، به اندازه ای در ایران نیرومند بود که موبدان زرتشتی، در دوزخی که ساختند، نمیتوانستند دست اهورامزدا را درکار شکنجه، وارد کنند و مجبور شدند خود اهریمن را به شکنجه دادن آفریدگان خود اهریمن بگمارند!

شاهنامه با این داستان آغاز میشود که سیامک، که نام دیگر همان **سیمرغ**، خدای بزرگ ایرانست، خود را برای نگاهبانی جان انسان (کیومرث) ازگزند، قربانی میکند. **جان انسان، چنین**

مقام و ارجی در فرهنگ ایران دارد که خدای ایران ، جان خود را میدهد ، تا جان انسانی آزرده نشود . به سخنی دیگر، در فرهنگ ایران ، هیچ حقیقتی و دینی و ایدئولوژی و فلسفه ای ، فراتراز « مقدس بودن جان انسان » نیست . این فرهنگ است که در اشعار حافظ و عرفای ما باقیمانده است

مباش در پی آزار و ، هر چه خواهی کن

که در شریعت ما ، غیر از این گناهی نیست

این شریعت ، شریعت اسلامی نیست . اسلام نمیگوید که تو هیچ انسانی را (مسیحی و یهودی و زرتشتی و ملحد و مشرک) میآزار و با تعهد به این کار، در همه کارهای دیگر آزادی . انداز و ارهاب که بنیاد شریعت اسلامست، خرد و روان هر انسانی را میآزارد . خدای ایران اگر بترساندن و ارهاب بکند ، دیگر، خدا نیست .

مسئله بنیادی اقدامات برپایه عدم خشونت ، پیوند دادن یک عمل ضد خشونت سیاسی ، با این فرهنگ ایرانست که همه روانهای ایرانیان را شعله ورمیسازد . آنگاه است که با چنین عملی ، عقل قاضی و فقیه و مفتی بزلزله میافتد ، و دست جلاد از کشتن امتناع میورزد . آنگاه است که شریعت اسلام که گوهرش تجاوزطلبی و خشونت خواهی و غضب و وحشت اندازی (ارهاب = ترور) است ، از این عمل ناچیز و ضد خشونت ، متزلزل میشود . **آنگاه است که یک عمل ضد خشونت سیاسی ، همان سوزاندن لختی از پرسیمرغ میشود ، که همه جانها و روانهای ملت را بسیج میکند و سیمرغ به یاری میشتابد .**